

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه بیست و هفتم

۱۳۹۳/۹/۱۱

عقل استدلالی (انتقالی)

با عقل استدلالی آشناییم. یکی از کنش‌های بسیار مهم عقل، استدلال و انتقال از معلوم به مجهول و از مقدمات به نتیجه است و از این رو می‌توان از آن به «عقل انتقالی» نیز تعبیر کرد. منظور از استدلال در اینجا، اعم از فکر و حدس فلسفی است. در فکر، حد وسط جست‌وجو می‌شود و برای یافتن آن تأمل لازم است، اما در حدس، حد وسط بدون تأمل به دست می‌آید. بنابراین حدس هم در واقع استدلال است.

در استدلال دقیقاً چه روی می‌دهد؟ گاه امری مجهول است. استدلال، حرکت معرفتی رو به جلو، و یافتن نادیده‌ها و معلوم کردن مجهولات است. به بیانی دیگر، با استدلال، از اموری که حاصل و معلوم است، استفاده می‌کنیم و به اموری که معلوم نیست دست می‌یابیم. عقل با این کنش، راه به پیش می‌برد و فضای مجهولات را می‌شکافد و به معلومات خود می‌افزاید. عقل استدلالی در جای خود نمی‌ایستد، انتقال و حرکت رو به جلو دارد. اما دیدیم که عقل تحلیلی و توصیفی و شبیه‌ساز، پیش‌رونده نیستند و پای را از محدوده مشهودات فراتر نمی‌نهند. اما عقل استدلالی با بهره‌گیری از دیده‌ها، به عرصه نادیده‌ها پای می‌نهد و کاری می‌کند که نادیده، حکم دیده را پیدا می‌کند.

به این مثال بسیار ساده توجه کنید. هنگام عصر از یک منطقه بیابانی گذر می‌کنید و می‌بینید رد پای در آن وجود دارد که هنگام صبح، که از آن گذر می‌کردید، وجود نداشت. آنچه مشهود است، غیر از رد پا نیست. اما بی‌درنگ نتیجه می‌گیریم که رونده‌ای از این مکان گذشته است. نیز ممکن است بتوانیم آن رد پا را بر موجودی خاص تطبیق کنیم. در اینجا استدلالی صورت گرفته است و ما را به امری که در شهود نبوده است، آگاه ساخته است. می‌دانیم که رد پای هست و می‌دانیم که هر پدیده‌ای علتی دارد. از این رو نتیجه می‌گیریم که آن رد پا صاحبی دارد و موجودی از این مکان گذشته است. ممکن است با شواهد دیگری، بتوانیم دریابیم که آن موجود، مثلاً انسان بوده است. نیز اگر شواهد کافی باشد، می‌توانیم باز هم به پیش برویم. مثلاً بر اساس اندازه رد پاها می‌توانیم بفهمیم که آن انسان بالغ بوده یا کودک بوده است. نیز اگر یکی از رد پاها به صورت خاصی باشد، ممکن است بتوانیم بفهمیم که آن انسان در یکی از پاهای خود دردی داشته و نمی‌توانسته است به خوبی گام بردارد. اگر قطرات خونی را هم بیابیم، بر اساس آن استدلال

خواهیم کرد که یک پای آن انسان زخمی بوده و خونریزی می‌کرده است. می‌بینیم که با استفاده از مشهودات و معلومات، عقل استدلالی می‌تواند پیش‌روی معرفتی داشته باشد و اموری را معلوم کند که پیش از این معلوم نبود. البته این مثال بسیار ساده است. استدلال در گام‌های متعدد خود به جاهایی می‌رسد که گاه خیره‌کننده است و چنان دانش را می‌گسترده که اصلاً قابل پیش‌بینی نبوده است.

از این نکته نباید غفلت شود که عقل استدلالی، عقلی ضروری است. گفته‌ایم که با یقینی بودن مقدمات و یقینی بودن صورت استدلال، برهان تشکیل می‌شود و به نتیجه ضروری و یقینی می‌رساند. قدرت عقل استدلالی برای حرکت پیش‌رونده بسیار و بلکه بی‌نهایت است و این، ریشه در خود واقع دارد. خود واقع دارای لوازم بسیار و بی‌شمار است. تنها باید ضوابط استدلال یقینی رعایت شود. اگر محدودیت‌های عقل بشری در کار نبود، چنان‌که عقل کل این محدودیت‌ها را ندارد، می‌توانست تمام مجهولات را با استفاده از معلومات، معلوم کند و در هیچ حدی توقف نمی‌کرد. هر مجهولی که معلوم می‌شود، خود مقدمه حل مجهول دیگر قرار می‌گیرد و این سیر ادامه می‌یابد. اما فکر بشری محدود است و نمی‌تواند همه حد وسط‌ها را به‌درستی بیابد. گاه برای یافتن یک حد وسط باید سال‌ها تلاش کرد. مسائل متعددی وجود دارد که حل آن صدها سال طول کشیده و بسیاری از مسائل هم هنوز حل نشده است. سر این که فلسفه به تدریج بالنده شده و می‌شود، همین نکته است.

عقل انسجام‌بخش

درباره این کنش عقلی نیز اندک توضیحاتی داده‌ایم. اساس کار عقل انسجام‌بخش، اصل عدم تناقض است که به شکل برهان خلف خود را نشان می‌دهد. گاه فیلسوف با تلاش عقلانی و استدلالی خود به نتیجه‌ای می‌رسد و سپس می‌بیند که این نتیجه با نتیجه دیگری که حاصل استدلالی دیگر است، نمی‌سازد. اگر این ناسازگاری جدی باشد و سر از تناقض درآورد، باید چاره‌ای بیندیشد. یا هر دو استدلال خلل دارند یا یکی از آنها. فیلسوف اکنون باید فعالیت تازه‌ای را آغاز کند و راه طی شده را مجدد بررسی کند تا خلل را بیابد و آن را اصلاح کند. عقل انسجام‌بخش، ناسازگاری‌ها را می‌یابد و برای انسجام گزاره‌های فلسفی می‌کوشد. نتیجه کاربرد عقل انسجام‌بخش، فراهم آمدن دستگاه نظام‌مند و سازوار فلسفی و هستی‌شناختی است.^۱

۱. معمولاً هر فیلسوفی تلاش می‌کند دستگاه اندیشه‌اش سازوار باشد و تناقض را در اندیشه خود پذیرا نیست، حال برخی از فیلسوفان سازواری را در جلوی صحنه می‌آورند و انسجام گزاره‌ها در فلسفه آنها مشهود است، و برخی سازواری را در جلوی صحنه فلسفه خود نشان نمی‌دهند، اما در فضای کار ذهنی خود انسجام را دارند. به بیانی دیگر، هیچ فیلسوفی خود را مجاز نمی‌داند که در کار فلسفی به پیش برود، و میان اندیشه‌های او ناسازگاری وجود داشته باشد.

البته از یک جهت عقل انسجام‌بخش شعبه‌ای از عقل استدلالی است؛ زیرا بر اساس برهان خلف عمل می‌کند، و کارش نزدیک به عقل استدلالی است، اما از آن‌رو که دغدغه سازواری و انسجام گزاره‌ها را دارد، فضای ویژه‌ای می‌یابد و می‌توان آن را کنش عقلی دیگری به شمار آورد. عقل انسجام‌بخش دغدغه پیش‌روی در کار فلسفی و تولید گزاره‌های تازه را ندارد، بلکه پاسبان انسجام و سازگاری گزاره‌های تولید شده است. البته گاه حاصل کار عقل انسجام‌بخش، حرکت رو به جلو است، یعنی گاه پس از کشف ناسازگاری، باید عقل استدلالی فعالیت تازه‌ای را آغاز کند و نادرستی‌ها را اصلاح کند و چه بسا برای رفع ناسازگاری، لازم باشد تا گزاره‌های تازه‌ای را بدست بیاورد.^۱

در پایان معرفی کنش‌های عقل نظری این نکته را هم باید تذکر دهیم که این کنش‌ها را استقرا کرده‌ایم، و حصر کنش‌های عقلی در این موارد را در نظر نداشته‌ایم. ممکن است موارد دیگری را هم بتوان یافت و به مجموعه مذکور افزود. نیز در ساحت تصور^۲ و نیز عقل عملی هم می‌توان کنش‌های عقلی ویژه‌ای را یافت و معرفی کرد. نیز در ساحت‌های دیگر عقلی، که روش برهانی ندارد، ممکن است بتوان کنش‌های عقلی متناسب با آن را یافت. آنچه گذشت، کنش‌های عقل نظری در ساحت فلسفه برهانی بود. باز هم یادآوری می‌کنیم که منظور از عقل‌های متعددی که برشمردیم، کنش‌های عقل نظری است. همان یک عقل است که به حسب موقعیت‌ها و شرایط گوناگون، کارهای گوناگونی انجام می‌دهد. عقل وقتی اتصال شهودی یافت، شهود دارد. می‌بینیم که از ساحت فهم شهودی، که ساحت اندماج و تفصیل‌نیافتگی است، می‌تواند مفاهیمی را افزا و انتزاع کند. سپس می‌تواند از فهم شهودی گزارش دهد و آن را به‌درستی توصیف کند. برای دستیابی به نادیده‌ها، تلاش استدلالی می‌کند و ناراستی‌ها و تناقض‌های یافته‌های خود را هم اصلاح می‌کند. درحقیقت قوه عاقله قوه عجیبی است و در مرحله‌ای که

۱. تذکر این نکته بایسته است که قائل شدن به کنش انسجام‌بخشی عقل و ضرورت آن برای کار فلسفی، رابطه‌ای با پذیرفتن یا نپذیرفتن نظریه انسجام‌گرایی در صدق، که در معرفت‌شناسی مطرح است، ندارد. می‌توان مبنای‌گرایی در صدق را پذیرفتن و از لزوم انسجام آموزه‌های فلسفی سخن گفت. دلیل لزوم انسجام فراورده‌های فلسفی، محکم بودن اصل عدم تناقض در عین و ذهن است. نمی‌شود از نتایج درست و با شیوه استدلالی درست، به نتایج متناقض رسید. در صورت بروز تناقض، درمی‌یابیم که خللی یا در مقدمات و نتایج پیشین و یا در صورت استدلال وجود داشته است. مطابق اصل عدم تناقض، که خود از پایه‌های بحث فلسفی است، در خارج تناقض راه ندارد. در نتیجه، در میان گزاره‌هایی که قرار است معرفت یقینی به خارج باشند، نباید تناقض وجود داشته باشد.

۲. البته عقل تحلیلی را در ساحت تصور مطرح کردیم، اما شاید کنش‌های عقلی دیگری نیز در این ساحت بتوان یافت.

فعلیت یافته و از هیولانی بودن به در آمده باشد، اقتدارهای فراوانی دارد. می توان چنین تعبیر کرد که هم تیزهوش است و هم بازی گوش!، یعنی در یک ساحت فهم نمی ایستد و می خواهد به نادیده ها سر بزند و راه های نرفته را درنوردد. عقل شعور فراوانی دارد، و بر انواع کارها تواناست.

آخرین نکته هم این است که تمام این کنش ها، کنش های عقل ضروری است و محصول همه آنها، علم ضروری یقینی است و این گونه نیست که مثلا تنها عقل اولی، عقل ضروری باشد. به یاد دارید که ما در تحلیل فعالیت های عقل ضروری برهان آور و تبیین فرایند برهان آوری، از انواع عقل سخن به میان آوردیم. نیز در مورد هر کنش عقلی اشاره کردیم که خطا در آن راه ندارد و همواره مطابقت با واقع در محصولات آنها وجود دارد.

کارگروه دانشیار - مؤسسه فنوت